

# ایران

- صاحب امتیاز:** خیرگزاری جمهوری اسلامی
- سرپرست موسسه فرهنگی - مطبوعاتی ایران:** احسان صالحی
- سردبیر:** حسام‌الدین برومند
- دبیران:** مصطفی عبوسی (سیاسی)
- مهدی مهرپور** (اقتصادی)
- زرین رستمی** وند (اجتماعی)
- بنفشه غلامی** (جهان) • **لیدا فخری** (اندیشه)

- محمدرضا عزیزی** (گزارش)
- زهره کشوری** (زیست‌بوم)
- فرناز قلعه‌دار** (حوادث)
- مهدی کلهرنژاد** (اجرایی)
- پرویز آرموده** (صفحه‌آرایی)
- داریوش کمالی پورآزاد** (ویراستاری)
- ابوالفضل نسایی** (عکس)

- تلفن:** ۸۸۷۶۱۷۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۱۲۵۴ ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
- پيامک:** ۳۰۰۴۵۱۳۳ روابط عمومی • **نشانی:** تهران خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸
- صندوق پستی:** ۱۵۸۷۵-۵۳۸۸ • **امور مشتریان:** ۸۸۷۴۸۰۰
- چاپ:** چاپخانه‌های همشهری، شرکت چاپ جام‌چم
- سازمان آگهی‌های روزنامه ایران:** دارنده گواهینامه ایزوا ۹۰۰ از شرکت NISCERT
- پذیرش سازمان آگهی‌ها:** ۱۸۷۷ (۰۲۱)
- انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران:** ۸۸۵۴۸۸۹۲-۵



**امام رضا(ع)؛**  
برترین خرد، خودشناسی است.

سخن‌روز

العدد القویه: ص ۲۹۲، ح ۱۸

نگاره

فصل رویش



طراح: احمدرضا سهرابی



«مست»

عشق»

مقاله‌ای

سطحی در

نفی شریعت

است، یک

مقاله سلبی

و نه ایجابی،

خود فیلم

هم نمی‌داند

دقیقاً این

«عشق»؟

چیست؟

عشق طریقت

و شریعت

نمی‌خواهد؟

هر کسی یا

هر نفسی

با توسل به

یک حس و

کشش درونی

عاشق است؟

معیار برای

تشخیص

درستی آن

نیست؟

## یادداشت



محمدحسین نیروز

کارشناس سینما

«مست عشق» حرف جدیدی نمی‌زند؛ نمونه سینمایی همان جمله کف خیابان است که می‌گوید، «دلّت پاك باشد كافي است» قابل استناد و آسودگی خاطر از باب درستی ذهنیت آن‌هایی که هم خدا را می‌خواهند داشته باشند و هم نمی‌خواهند به باید و نباید‌هایش تن دهند و دیگران اینچنین را به ظاهرگرایی متهم یا سرزنش می‌کنند، احساس عذاب وجدانی هم نیست که از دایره حدود خالق خارج شده‌ای. صاحب‌نظر، بزرگی به نام «جلال‌الدین محمد بلخی» معروف به «مولوی» است، صاحب مثنوی و دیوان شمس، یکی از ۵ ستون تاریخ و فرهنگ ادبیات ما، چه از این بهتر؟ برقص و خوش باش و عاشقی پیشه کن. سه قاب از ابتدا تا پایان فیلم:

فقیهی عالم، مشهور و فاضل، مشغول تدریس و شاگرد پرور، صاحب کرسی فقهت، سخن‌دان در منبر برای مردم و درحال نماز.

قاب دوم:

فقیه مذکور با درویشی آشنا می‌شود. چهل شکر مؤانست با درویش و تحولی بنیادین در عمق جان و اندیشه فقیه، آن‌گونه که گویی از سرگشتگی نجات پیدا کرده و راز هستی را کشف کرده است.

قاب سوم و پایانی:

فقیه صاحب کرسی و کتاب و درس دیگر کتابخانه‌ش لوفی ندارد و قفسه‌ها را از کتب علوم دینی پاك کرده است و ما در آخرین صحنه، عالم منقلب دست‌یافته به به راز هستی‌ای را می‌بینیم که همراه شاگردان دیروز کرسی درس، مسرورانه رقص می‌کنند و می‌چرخند.

«مست عشق» داستان ایده «شمس تبریزی» همان درویش فیلم است برای زندگی و تحول که کارگردان تلاش کرده من مخاطب را به آن تذکر دهد، روشن کند یا هر عنوان خیرخواهانه دیگری، اما شمس چه می‌گوید در فیلم؟ «شمس تبریزی» در مواجهه با مولوی، در جلسه درس، کتب فلسفی و اصولی مولوی را به آب می‌اندازد و آن را بی‌فایده می‌نامد، اولین مواجهه شمس درویش با مولانا در جایگاه فقیه. در ادامه از باب تجربه زیستی خود می‌گوید: عده‌ای درس و بحث را محل زراندوزی یا قدرت‌طلبی و جاه و مقام کرده‌اند و جایی دیگر آن را حجاب خطاب می‌کند. چه ساده‌پوارانه است اگر که بگوییم، «چیز‌بدی نگفت، مگر بزرگان دیگر و همچنین در احادیث نگفته‌اند: العلم حجاب الاکبر»؟ علم بدون یک سری از ملاحظات می‌تواند حجاب معرفت باشد و عبودیت، همان‌طور که نماز بدون یک سری ملاحظات می‌تواند متشاکر و خودپسندی و سقوط آدمی باشد، خب! چه کنیم؟ به کل نماز را کنار بگذاریم؟ کسب ثروت هم بدون یک سری از ملاحظات پلکان سقوط و

خارج شدن آدمی از دایره انسانیت است، با این احتمال کسب ثروت و معاش را هم کنار بگذاریم؟ حجاب شدن علم ذاتی علم‌اندوزی نیست همان‌طور که غرور یک نمازخوان ربطی به نماز ندارد. اصلاً فقه مگر چه چیز عجیبی است؟

فقه، یک سری راه‌حل برای فهم معارف دینی، احادیث و قرآن و سیره نبی و معصومین است، در زمانی که دسترسی به امام حاضر نیست، خب چاره چیست؟ آیا چاره دیگری داریم برای فهم دین؟ اگر دین را ندانیم، به چه عمل کنیم؟ به قول کتاب نخل و نارنج «اگر فقیهان نبو‌ند، اهل طریقت برای ورود به حریم ذکر، حتی نمی‌دانستند چطور وضو باید گرفت.» مگر آنکه بگوییم: اصلاً مگر ضرورتی به فهمیدن دین است؟ خب ندانیم.

این پرسش آخر را مقدمه بگذارید برای ادامه مطلب
شمس فیلم حسن فتحی، یک ایده مرکزی دارد و آن «عشق» است. آنچه را که ما فقهات و سیر برای فهم حقیقت دین می‌دانیم «تکلیف» و در مقابلش مفهومی به نام «عشق» را می‌آورد که در این دوگانه‌سازی چندباره، نهیب می‌زد که: زندگی به تکلیف؟ یا به عشق؟ جای تکلیف بگذارید رعایت حدود و دستورات الهی و دینی استخراج شده. پس، در نهیب جناب شمس سینمای ترکیه، یا شما فقیه مسلمان هستید که به تکلیف زندگی می‌کنید، یا یک انسان هستید که گویی نمی‌توان فقیه و یا انسان مسلمانی بود که عاشقانه تکلیف را انجام می‌دهد؛ و شمس فیلم به کرات تکلیف را کنار صفت منفی «عادت» می‌آورد که گویی هر تکلیف‌مداری یک عادت بی‌مزه و تکراری و بی‌بهره از طرارت است. این دوگانه غیرمنطقی دیگر چیست؟ سؤال: امام حسین در پله عشق را به میدان کربلا گذاشت یا بنا بر پله تکلیف؟ هیچ کدام! چرا دوگانه می‌سازیم که مخیر به انتخاب یکی باشیم؟ کنش حسین(ع) زایدۀ یک نگاه سوم بود؛ بنا بر تکلیف شرعی یک انسان عاشق به حقیقت. مولوی و شمس استانبولی جناب فتحی دوگانه می‌سازد، چراکه در نگاه سومی که گفته شد ممکن است شریعت و دینی تأیید شود، چراکه دین، شریعتی دارد و شریعت یعنی تکلیف و سازندگان نمی‌خواهند نسخه تحول آفرین شمس به مولانا و مخاطبان از گذرگاه شریعت و دینی بگذرد، همان‌طور که برای رسیدن به دل جنگ می‌گوید: «انسانی که تنها به عادت رعایت دیگران را تکلیف می‌داند، دست بالا، دوستدار هم‌کیشان خویش است، انسان عاشق، اما دوستدار همه مخلوقات جهان است، زیرا قبول دارد خدا در هیچ کیش و آیینی ننگد.»

ابتدا از کجا استنباط می‌شود تکالیف دینی یعنی قهر با غیر هم‌کیشان؟ اسلام مولانا توصیه‌ای چنین دارد؟ اما مهم‌تر درباره دیالوگ مذکور؛ همه توصیه شمس به یک واژه به نام «عشق» است بدون تفسیری خاص که از خدا سرچشمه می‌گیرد و در ورای همه آیین‌هاست و در هیچ آیینی هم ننگند! پس آیین‌ها و شریعت موضوعیتی ندارند. جداً این‌گونه است؟ خدای سرچشمه عشق، این نکته شمس استانبولی فیلم را نمی‌دانسته که شریعت فرستاده؟ و نبی‌اش حضرت محمد(ص) را خاتم خطاب کرده است. جداً خدا در هیچ آیینی ننگد؟! حتی اسلام که فرستاده خود خواست؟! «مست عشق» مقاله‌ای سطحی در نفی شریعت است، این مقاله سلبی و نه ایجابی، خود فیلم هم نمی‌داند دقیقاً این «عشق» چیست؟ عشق طریقت و شریعت نمی‌خواهد؟ هر کسی با هر تفسیری یا توسل به یک حس و کشش درونی عاشق است؟ معیار برای تشخیص درستی آن نیست؟

جداً چه واژه بی‌دفاع و ترسناکی؛ تکلیف کسانی که با ذکر خدا بر دهن، سرانسان‌ها را می‌بزند چه می‌شود؟ به دنبال مقام هم نیستند وقتی که بمب به خود می‌بندند و در دل جمعیت می‌روند؛ آنها هم تصور می‌کنند عاشق حق هستند. این حد از گشاده‌دستی کور، سر خود عشق را هم بیخ تا بیخ می‌برد، هرکسی می‌تواند ادعا به عشق کند بنا بر تفسیری؛ پناه بردن به یک نوع نسبیت‌گرایی از ترس برچسب دینداری خوردن.

شمس استانبولی حسن فتحی به همه جا راه دارد، از کنار یوگا در طبیعت بودایی‌ها تا انکار مطلق صهیونیست‌ها کنار دیوار ندبه، عارف بی‌خطر، بی‌شریعت، بی‌هیج التزام و باید و نبایدی، دعوت‌کننده به یک واژه صرفاً (عشق)؛ راستی تذکر ضدجنگ جناب شمس به مولانا در میانه حمله مغول دیگر چه بود؟! جهاد در مقابل حمله مهاجم هم بد است جناب کارگردان؟ چه چنگیز بگوییم عاشقت هستیم، دست می‌کشد؟! عشق هم ممکن است شمشیر به دست آدمی دهد، عشق به زندگی، عزت، حریت یا دفاع از حق، به قول دوستی که به سوخی می‌گفت: بالاخره باید کسی در میدان بجنگد تا شما در خانقاه برقصید.

خالق اثر، دوست ندارد شغف انتهایی مولوی را به نام اسلام سندن بزند، کسی در انتهای فیلم تصور نمی‌کند برای رسیدن به حال خوب، آرامش، عشق یا هرچه که منظور است، باید مؤمن به طریقت محمد(ص) بود، این پایان‌بندی برای فقیه شاعرمسلمانی است که خودش گفته: «بخت جوان یار ما دادن جان کار ما اقاقله سالار ما، فخر جهان مصطفاست» منظور از مصطفی چیست؟ صرفاً یک اسم؟ یک مرام و شریعت نیست؟ شریعت محمد(ص) تکلیف نمی‌آورد؟



حرف‌های ما هنوز نامم... تا نگاه می‌کنی وقت رفتن است، باز هم همان حکایت همیشگی ای دروغ و حسرت همیشگی تا نگاه چندر زود می‌شود!

فصل‌مین‌پور

## کارآفرینی

## بیدار باش

جناب نظامی بزرگ در مخزن الاسرار داستانی دارد به نام میوه‌فروش و روباه. قدیم‌ها از روباه به عنوان حیوان خانگی و نگهدار استفاده می‌شده است. میوه‌فروش که اهل یمن بوده است، روباه را به نگهداری میوه‌هایش می‌گمارد. دزدی در آن نزدیکی کمین می‌کند تا در فرصتی مناسب میوه‌ها را بدزد. روباه، بیدار و هوشیار مراقب اموال میوه‌فروش نشسته است. دزد ساعت‌ها منتظر فرصت می‌ماند اما روباه نگهدار، همچنان جلوی دکان میوه‌فروش، حاضر و آماده پاسبانی می‌کند. دزد در مقابل چشمان روباه، خود را به خواب می‌زند. روباه که شرایط را امن می‌پاید، او هم از سر خستگی، سردر گام فرو می‌برد و چرتی می‌زند، به خود که می‌آید، می‌بیند دزد همه میوه‌ها را دزدیده و برده است.

حالا اینکه با تجربه‌های می‌گویند زمان، دزد است، در چنین شرایطی بیشتر ملموس می‌شود. اگر غفلت کنی، عمر گرانمایه‌ات از کف می‌رود و دستت خالی می‌ماند. در حوزه کارآفرینی، چنین مباحثی حکم الماس را دارند. زمان، ارزشی بی‌نظیر و کمیاب دارد که نمی‌شود به راحتی از کنار آن گذشت. در دنیا، کارآفرینان موفق کسانی هستند که فرصت را درمی‌یابند و از آن بهترین استفاده را در کمترین زمان می‌برند. در واقع میان آدم‌های موفق و معمولی، تفاوت‌ها در همین زمان‌های اندک و گذراست. بسیاری از افراد هستند که دائماً تلاش می‌کنند و زحمت می‌کنند و تکاپوی بسیار می‌کنند اما دست آخر آنچه را که به دنبالش بودند، نمی‌توانند به دست آورند. تا کم نیستند اما از آنچه به



زمانه دائماً

در حال

تغییر است

و اگر انسان

دست به

فرهنگ‌سازی

نزد، یافته‌ها

برای او

مسیر زندگی

را تعیین

می‌کنند که

عین اسارت

است؛ اسارت

انسان در

ماشین. پس

آثاری که در

حوزه‌های

مختلف

هنری و

فرهنگی تولید

می‌شود،

می‌باید

با کمک

ابزارهای

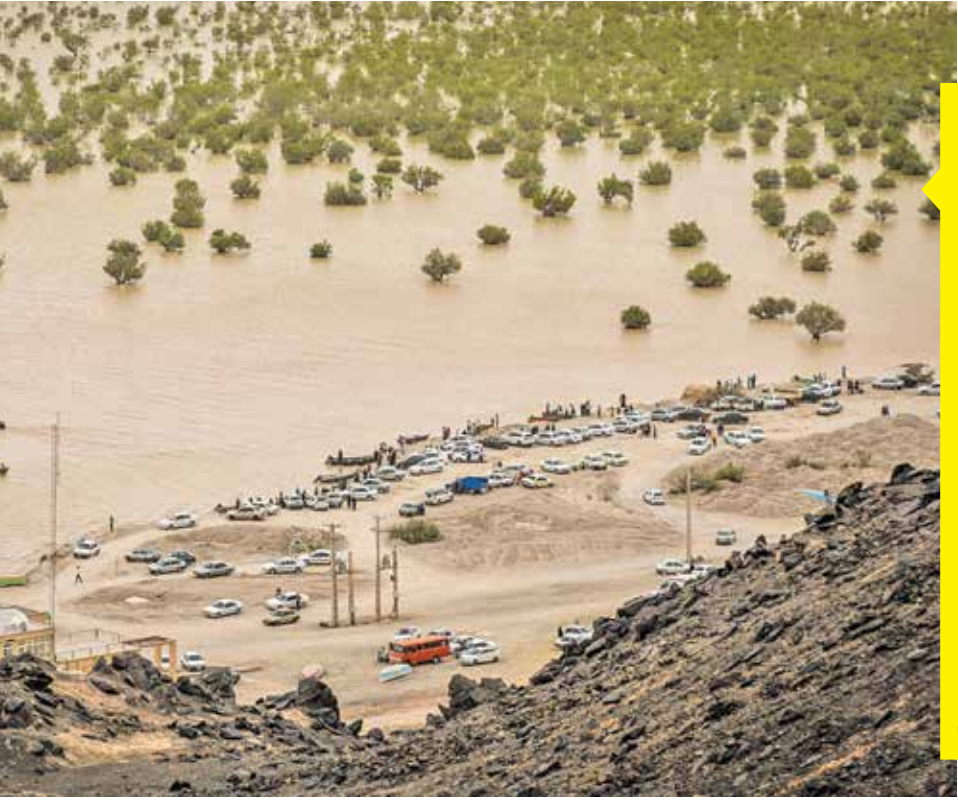
موجود به

سرعت تولید

به محصول

شود و صورت

بازار را ببیند



پس از گذشت چهار سال، آب در مسیر اصلی خود در رودخانه هیرمند قرار گرفت و در روزهای اخیر به تالاب بین‌المللی هامون و سایر کانال‌های آبی رسید. بارندگی‌های خوب در حوضه آبریز هیرمند و تالاب بین‌المللی هامون سبب جاری شدن سیلاب در رودخانه هیرمند تنها شاهرگ حیاتی سیستان و آبخیزی بخش‌هایی از تالاب هامون صابوری شد.

عکس: ایرنا

## عکس نوشت

